

## درآمدی بر تحلیل ساختاری روایت‌ها

۴



■ نویسنده: رولان بارت  
■ مترجم: محمد راغب  
■ ناشر: ققنوس

معروف‌ترین اثر رولان بارت در زمینه روایت‌شناسی، مقاله «درآمدی بر تحلیل ساختاری روایت‌ها» ۱۹۶۶ است که به همراه مقالات مهمی از گریماس، برمون، آکو و... در شماره هشتم مجله کامونیکاسیون با عنوان «پژوهش‌های نشانه‌شناسی: تحلیل ساختار روایت» چاپ شده است. بارت در کنار ساختارگرایان و با بهره‌گیری از نظرات صورت‌گرایانی چون پراپ و توماشفسکی، روایت را در سه سطح توصیفی کارکردها، کنش‌ها و روایت‌گری بررسی می‌کند.

## زیبایی‌شناسی و ادبیات

۵



■ نویسنده: دیویدا  
■ دیویدا  
■ مترجم: عبدالله سالاروند  
■ ناشر: نقش جهان

«دیویدا دیویدا» نویسنده کتاب و استاد دانشگاه مک‌گیل که دکترای فلسفه دارد، در «زیبایی‌شناسی و ادبیات» چهار گونه پرسش را که فیلسوفان در حوزه هنری ادبی دنبال می‌کنند، بررسی می‌کند. از این منظر این کتاب سه‌م ارزنده‌ای در زیبایی‌شناسی معاصر دارد و یکی از مهم‌ترین آثار منتشرشده در قرن بیست‌ویکم است که فهم ژرف‌تری از ادبیات به خواننده می‌دهد.

## کتاب گهواره گربه و دیگر هیچ

۶



■ نویسنده: علی اصغر باقری  
■ ناشر: کانون اندیشه  
■ جوان

نویسنده در این کتاب به بررسی جریان‌های ادبی مخالف در آمریکا می‌پردازد؛ جک لندن در رمان «پاشنه آهنین» ضمن ترسیم مناظر دهشتناکی از مبارزه بی‌امان بین کارگران و الیگارشی مالی آمریکا، استثماری «انسان توسط انسان» را محکوم می‌کند، تضاد شدید طبقاتی را عریان می‌سازد و سوءاستفاده و فساد کارگران حکومتی را به نمایش می‌گذارد. او فرمان‌برداری بی‌چون و چرما و خدمت بی‌شائبه کلیسا به طبقات حاکم و نقش‌ویران‌کننده این نهاد ضدردمی جامعه سرمایه‌داری را در فرآیند مبارزه طبقاتی بر ملا می‌سازد.

واقعیت هستند. اوج رئالیسم دنیوی با کتاب کم‌دی الهی دانته پدید می‌آید که سبک والای آن می‌تواند امر عامیانه، زمخت، روزمرگی یکنواخت، گروتسک و نفرت‌انگیز را در زبانی که آوریخ - که یک دانته‌شناس بزرگ بود - آن را «تقریباً معجزه‌ای غیر قابل‌درک» به شمار می‌آورد، درهم آمیزد. دانته تاریخیت زمینی را به آسمان و دوزخ منتقل کرد؛ در نحوه‌ای از بیان که در عین حال، هم متعالی و باشکوه است و هم زمینی. شکسپیر امر فرازین و فرودین را با ظرافتی مساوی درهم تید، اما به واسطه آنکه مردم عادی در آثار او جایگاهی چندان جدی ندارند، از اهمیت آثارش کاسته می‌شود. در باب سروانتس اما «شادی او در تصویر زندگی روزمره بی‌همانند است». برعکس این، اثر گونه‌توانسته دینامیسم درونی یک دوران انقلابی و تحول را بازنمایی کند، بلکه به‌جای آن به‌سمت روح اشرافی‌گری عقب‌نشینی کرده است. کتاب «مبیس» یکی از رویدادهای فرهنگی حیاتی تاریخ انسانی را روشن می‌کند: بازنمایی جدی هنری و اخلاقی زندگی ساده روزمره، آنجا که انسان‌های عادی کوچه‌بازار قرن‌ها پیش از آنکه در میدان سیاست پدیدار شوند، به ادبیات پا می‌گذارند. آوریخ رویه و آستر رئالیسم عوامانه را از هومر تا ویرجینیا وولف جدول‌بندی و فهرست کرده است. دقیقاً به‌واسطه همین رفت‌وآمد است که در اینجا هیچ گسستی در غایت‌گرایی اثر آوریخ وجود ندارد؛ کتاب او، اثری غایت‌گراست. اما مسلماً این پیش‌فرض در کتاب او وجود دارد که هنری که انسان عام و مردم عوام را در خود لحاظ کرده باشد، به‌لحاظ اخلاقی و زیبایی‌شناسانه برتر و والاتر از هنری است که به عوام نپرداخته است.

در جایی که یک محقق ادبی شاید به سال‌های ۱۸۳۰ تا ۱۹۰۰ به‌عنوان دوران خاص توجه می‌کند، دوران موردتوجه و مطالعه آوریخ پهنه‌ای سه‌هزار ساله را در برمی‌گیرد. محققان انگلوساکسون گاه می‌خواهند کوتاهی نگاه خود را با این ادعا توجیه کنند که اوامینست‌های برجسته اروپایی - مانند آوریخ - در کار پیشگویی‌های کلی و عام هستند، در حالی که این‌ها با جزئیات مادی یک متن دست‌وپنجه نرم می‌کنند. کتاب آوریخ، مایه شرمساری چنین توجیه‌گرانی است. بدین جهت شیوه آوریخ، مانند روش استاد لغت‌شناس، لئو اسپیتزر، عبارت است از سخت‌گیری و حساسیت بر عبارات و سخنان و پاراگراف‌های دور از ذهن، به‌منظور بیرون کشیدن منظر تاریخی از آن‌ها. این ترکیب علم آکادمیک و دانش فاضلانه ادبی و نازک‌بینی‌های نقادانه او باعث می‌شود که کتاب او بسیار برجسته و چشمگیر شود؛ به‌ویژه در عصری که کسانی که کتاب‌های بسیار خواننده و دارای اطلاعاتی جامع هستند، کمتر نقد و تحلیلی چنین قاطع و بُرنده می‌نویسند.

پرسش اصلی این است که آیا می‌توان در زبان یک متن خاص، راز هستی چندلایه و روزمره انسان عام را پیدا کرد؟ برای آوریخ، رئالیسم در گسترده‌ترین معنای خود موضوعی بومی و وابسته به اقلیم است. رئالیسم برای یک اوامینسیم عوام‌گرای دواتش، واژه‌ای هنری است.

آوریخ نیز مانند لوکاچ از رئالیسم به‌عنوان اصطلاحی ارزشی استفاده می‌کند. او نیز مانند لوکاچ یک تاریخ‌گرای هگلی است که برای او هنری که مواد و مصالحش بازنمایی از نیروهای دینامیکی زمان است، هنری ارزشمند محسوب می‌شود. و البته که هیچ‌کدام از این دو منتقد ادبی در نگاه مدرنیست‌ها چندان ارجمند شمرده نمی‌شوند. آوریخ کتاب خود را با نقدی تند از ویرجینیا وولف به پایان می‌برد، لوکاچ نیز در جیمز جویس و رابرت موزیل چیزی به‌جز انحطاط نمی‌دید. ضرب تند اوامینسیم هر دو نویسنده - لوکاچ و آوریخ - با ضرب گُند نگاه مدرنیست‌ها مواجه می‌شود. به‌لحاظ نظری هر دو دوستدار زندگی اعتقادی هستند: اوامینست‌های سطح بالای اروپایی که از مایخولیایی سست جهان بورژوازی متأخر دچار خوف شدند. اگر رئالیسم برای جورج لوکاچ یک امر بورژوازی است، برای آوریخ امری عوامانه است. از این جنبه آوریخ در میان لوکاچ و باختین قرار می‌گیرد؛ او تاریخ‌گرایی لوکاچ را با سنت‌شکنی باختین به هم آمیخته است.

در نظر آوریخ نویسنده‌گانی که زمخت، عوامانه، پویا، گروتسک و تاریخی می‌نویسند، دارای اعتبار ویژه‌ای هستند و برای ارائه شخصیت‌های خام، به‌لحاظ روان‌شناسی کلیشه‌ای، استیلیزه و رها از مضمون و قهرمانی مقبول قرار می‌گیرند. نخستین فصل کتاب با عنوان «زخم آدیسه» که از موشکافانه‌ترین نقدهایی است که تاکنون نوشته شده، به بیان یک تضاد می‌پردازد: تضاد میان اثر هومر که بازنمایی بیرونی چیزهایی است که محصور در زمان و مکان هستند و تنها پیش‌زمینه را می‌شناسد و در سوی دیگر کتاب عهد عتیق که بازنمایی‌ای محسوس، از نظر تاریخی عام و به‌لحاظ اجتماعی منطقی آمیخته به جهان دارد. در فرهنگ عهد باستان هرگز جایگاهی جدی به مردم عام تعلق نمی‌گرفت، در حالی که در کتاب انجیل یک ماهیگیر ساده مانند پطرس حواری که در واقع انسانی عام و عادی است، به‌لحاظ روان‌شناسانه دارای پیچیدگی و به‌لحاظ جایگاه در مرتبه تراژیک تصویر می‌شود. عهد باستان، برخلاف رئالیسم مدرن، هیچ درکی از نیروهای تاریخی ندارد.

همین تضاد را می‌توان در ادبیات قرون وسطی نیز مشاهده کرد. ادب حماسی فرانسه بسیار سخت و انعطاف‌ناپذیر و محدود و ساده‌نگر است، در حالی که درام‌های مذهبی قرون وسطی یادآور زندگی روزمره و



توصیف یک چیز به‌عنوان اثر واقع‌گرا، در واقع اذعان بدن است که آن اثر واقعی نیست. ما دندان مصنوعی را واقعی می‌خوانیم، اما وزارت خارجه را نه. اگر یک بازنمایی تماماً در خدمت مطابقت و شباهت با چیزی باشد که به تصویر می‌کشد، دیگر «بازنمایی» نخواهد بود

